

ساختار‌گرایی و انقلاب اسلامی

نقدی بر کتاب بررسی و نقد تئوری‌های انقلاب اسلامی ایران؛

تئوری تدا اسکاچ پل

محمد شجاعیان*

چکیده

نظریه اسکاچ پل درباره انقلاب اسلامی که از تحلیل‌های مطرح در این زمینه است در کتاب موردنظر بررسی و نقد شده است. نویسنده کتاب در طرح نظریات اسکاچ پل و نشان‌دادن اهمیت او در این زمینه و هم‌چنین روش‌شناسی نظریه او درباره انقلاب‌های اجتماعی مطالب بسیار مناسبی را ارائه کرده است. به‌نظر می‌رسد اشکال عمده در نقد نظریه اسکاچ پل است. نویسنده تلاش کرده است نقدهای وارد بر نظریه اسکاچ پل را دسته‌بندی کند. این دسته‌بندی که شامل نقدهای درون‌پارادایمی، برون‌پارادایمی، و نقدهای درون‌متنی است دو اشکال عمده دارد. اول آن‌که، به‌لحاظ مبنای تقسیم‌بندی با اشکال جدی مواجه است؛ دوم آن‌که، این نقدها به‌ویژه در دسته‌های اول و دوم با اصل تحلیل اسکاچ پل درباره علل وقوع انقلاب در ایران ارتباطی دور و غیرمستقیم دارند. علاوه‌براین، نویسنده در نقد نظریه اسکاچ پل به دو نکته مهم توجه چندانی نداشته است. یکی اتکای اسکاچ پل به نظریه دولت تحصیل‌دار درباره ماهیت دولت در ایران در مقطع وقوع انقلاب اسلامی و دیگری تغییراتی که اسکاچ پل در نتیجه وقوع انقلاب اسلامی در نظریه خود درباره علل وقوع انقلاب‌های اجتماعی ایجاد کرده است. اگر نویسنده محترم به این موارد

* دکترای علوم سیاسی، استادیار گروه علوم سیاسی پژوهشکده علوم اجتماعی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، shojaiyan@rihu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۱۵

به صورت جدی تفتن داشت، می‌توانست در بخش نقد نظریه اسکاچ پل نیز هم‌چون قسمت طرح نظریه او مباحث محققانه و بهتری ارائه دهد.

کلیدواژه‌ها: انقلاب، انقلاب اسلامی، ساختارگرایی، اسکاچ پل.

۱. مقدمه

کتاب بررسی و نقد تئوری‌های انقلاب اسلامی ایران: تئوری تدا اسکاچ پل را حجت‌الاسلام احمد دهدار تألیف و دفتر نشر معارف در سال ۱۳۹۲ چاپ و راهی بازار کرده است. این کتاب سومین کتاب از مجموعه طرح‌های پژوهشی است که معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی با عنوان «مجموعه تئوری‌های انقلاب» تعریف کرده است. هدف این مجموعه بررسی و نقد تئوری‌های مطرح درباره انقلاب اسلامی ایران است و ظاهراً جنبه «نقد» این نظریه‌ها برای طراحان این مجموعه از طرح‌های پژوهشی از اهمیت بیش‌تری برخوردار بوده است، زیرا اگر صرفاً طرح نظریه‌ها مورد نظر بود، این امر در گذشته و در طی سال‌ها بعد از انقلاب محقق شده است و از این جهت برنامه‌ریزان و طراحان این مجموعه اقدام بدیعی صورت نداده‌اند. بنابراین، توجه عمده به سوی نقد این نظریه‌ها بوده است که به نظر می‌رسد رویکرد صحیح و قابل قبولی باشد. نقد تحلیل‌هایی که درباره مسائل ایران و به ویژه مسائل مربوط به تحولات سیاسی و اجتماعی ایران معاصر از سوی نظریه‌پردازان و نویسندگان غربی صورت گرفته است مسئله مهمی محسوب می‌شود. این امر از یک سو نشان‌دهنده پرهیز از پدیده «کژتابی» است و از سوی دیگر، تا حدود قابل توجهی نشان‌دهنده استقلال فکری و نظری ناقدان است. در واقع، نقد تحلیل‌های صورت گرفته از سوی شرق‌شناسان درباره انقلاب اسلامی موجب نمایان شدن نقاط قوت و ضعف این تحلیل‌ها و هم‌چنین مقدمه‌ای بسیار مهم برای ارائه تحلیل‌های بومی از تحولی است که در فضای فکری و فرهنگی متفاوتی از چهارچوب تمدن غربی به وقوع پیوسته است. کتاب به لحاظ شکلی در چهار فصل و در مجموع در ۲۲۲ صفحه تألیف شده است. فصل اول با عنوان «کلیات» ۳۵ صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است؛ فصل دوم با عنوان «چهارچوب نظری» ۲۳ صفحه است؛ فصل سوم با عنوان «اسکاچ پل و نظریه دولت تحصیل‌دار» ۲۷ صفحه؛ و فصل پایانی کتاب نیز با عنوان «نقد و ملاحظات» ۱۱۵ صفحه از کل کتاب را به خود اختصاص داده است. در ادامه، آنچه نویسنده محترم در هر فصل بیان می‌کند بررسی و سپس نقدهایی از مطالب مطرح شده ارائه می‌شود.

۲. مروری بر مطالب کتاب

۱.۲ مروری بر فصل اول

نویسنده محترم در فصل اول که با عنوان کلیات آورده شده است به تبیین جایگاه نظریه اسکاچ پل در میان نظریات انقلاب می‌پردازد. نویسنده، با پذیرش نظر «جک گلدستون» در تقسیم‌بندی نظریه‌های انقلاب، اسکاچ پل را به نسل سوم نظریه‌پردازان قرن بیستم متعلق می‌داند که رویکردی عام و درعین‌حال ساختاری به انقلاب داشتند و تلاش می‌کردند به تحلیل برون‌دادها و نتایج انقلاب‌ها نیز توجه کنند. نکته مهمی که نویسنده محترم نیز به آن توجه دارد معنای ساختاری بودن نظریه اسکاچ پل و هم‌چنین روشی است که در طرح نظریه خویش از آن بهره برده است. صفحات ۱۹ تا ۲۷ به این موضوع اختصاص دارد و نویسنده محترم تلاش می‌کند تفاوت ساختارگرایی اسکاچ پل را، که به ساخت‌گرایی آمریکایی معروف است، با ساختارگرایی فرانسوی، که عمدتاً زبانی است، نشان دهد. ساختارگرایی از نوعی که آرای اسکاچ پل بخشی از آن محسوب می‌شود تقریباً به این معناست که برای ایجاد وضعیت انقلابی باید شرایط ساختاری ویژه‌ای مقدم بر فشارها یا تحولات اجتماعی وجود داشته باشد. زمانی که رقابت‌های سیاسی و اقتصادی با سایر دولت‌ها تقاضا و انگیزه‌های خاصی را بر دولت‌ها و زمین‌داران تحمیل می‌کند ممکن است این انگیزه‌ها با ساختار ارضی و اجتماعی نخبگان ناسازگار باشد. در چنین وضعیتی که وضعیتی «متناقض» است امکان دارد ادامه استخراج از منابع جامعه و اقدامات اجرایی دولت به تعویق افتد، دولتی که درگیر رقابت‌های سیاسی و اقتصادی با سایر دولت‌هاست؛ به‌گونه‌ای که بر نیروهای مسلح نظارت مؤثری داشته باشد. در این شرایط، ممکن است فروپاشی رژیم کهنه و سستی، که همان انقلاب ساختاری نام دارد، صورت پذیرد (Goldston 1980: 448).

بر این اساس، فصل اول کتاب تلاش می‌کند قبل از ورود به اصل نظریه اسکاچ پل درباره انقلاب‌ها به‌طور عام و انقلاب اسلامی به‌طور خاص، جایگاه نظریات اسکاچ پل را در میان نظریه‌های انقلاب و جایگاه تحلیل او از انقلاب اسلامی ایران را در میان تحلیل‌های مختلف در این زمینه نشان دهد. این تلاش تا حدود قابل‌توجهی قرین موفقیت است و نویسنده محترم از طریق مراجعه به آرای خود اسکاچ پل و هم‌چنین دیدگاه‌هایی که در زمینه آرای اسکاچ پل مطرح شده است این امر را به سرانجام رسانده است. ضمن این‌که در این میان، به فضای تئوریک مطرح‌شده در نظریه‌پردازی انقلاب در اواسط دهه ۱۹۷۰ م و

هم‌چنین مباحث روش‌شناختی درباره اسکاچ پل نیز اشاره می‌شود که در جای خود مباحثی مهم است و خواننده را با اهمیت و جایگاه نظریه‌ای که قرار است در فصل بعد به آن پرداخته شود آشنا می‌کند.

۲.۲ مروری بر فصل دوم

فصل دوم با عنوان «چهارچوب نظری» به تبیین نظریه اسکاچ پل درباره انقلاب‌های اجتماعی اختصاص دارد و مهم‌ترین منبعی که نویسنده محترم از آن بهره برده است کتاب خود اسکاچ پل یعنی دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی است. در این میان، نویسنده محترم در مواردی برای تبیین و توضیح بیش‌تر درباره نظریه اسکاچ پل به برخی منابع و متونی که در شرح نظریه اسکاچ پل نگاشته شده است نیز مراجعه می‌کند. از آن جمله می‌توان به مقاله فریده فرهی که خودش شاگرد اسکاچ پل بوده است با عنوان «نظریه اسکاچ پل و انقلاب اسلامی»، مقاله ناصر هادیان با عنوانی متشابه، و هم‌چنین «سیری در نظریه‌های انقلاب» نوشته مصطفی ملکوتیان اشاره کرد. شاید بتوان خلاصه نظریه اسکاچ پل درباره انقلاب‌های اجتماعی را در چند پاراگراف ذیل به‌طور موجز بیان کرد.

اسکاچ پل در کتابش با بررسی سه انقلاب فرانسه (۱۷۸۸-۱۸۰۰)، روسیه (۱۹۱۷-۱۹۲۱)، و چین (۱۹۱۱-۱۹۴۹) و با استفاده از روش مقایسه تاریخی به صورت‌بندی نظریه خود درباره علل شکل‌گیری و نتایج انقلاب‌های اجتماعی می‌پردازد. او معتقد است که انقلاب اجتماعی فقط در جوامع کشاورزی نسبتاً ثروتمند که در گذشته تحت سلطه کشورهای استعمارگر نبوده‌اند به‌وجود می‌آید. هم‌چنین جوامعی که شاهد انقلاب بوده‌اند که از نظر نظام حکومتی تشکیلات دیوان‌سالاری متمرکز داشته‌اند (اسکاچ پل ۱۳۷۶: ۶۰). در نتیجه، از نظر اسکاچ پل انقلاب‌های اجتماعی صرفاً در جوامع «دیوان‌سالار - کشاورز» (agrarian-bureaucratic) اتفاق افتاده است (Goldston 1980: 444). به‌نظر اسکاچ پل، در صورتی که چنین جوامعی در صحنه بین‌المللی در رقابت‌های شدید نظامی و تسلیحاتی وارد شوند با بحران‌های سیاسی و اجتماعی در داخل مرزهای خود روبه‌رو می‌شوند. این بحران‌ها شامل سه مورد اساسی می‌شود: ۱. ناتوانی دولت مرکزی در اداره امور کشور، ۲. شورش وسیع طبقات پایین به‌ویژه روستاییان و کشاورزان، ۳. اتحاد رهبران گروه‌های سیاسی مختلف برای به‌وجود آوردن نظام‌های انقلابی (اسکاچ پل ۱۳۷۶: ۶۰). به‌نظر اسکاچ پل، نقطه شروع انقلاب ورود یک کشور با ساختار دیوان‌سالار - کشاورز به رقابت‌های

نظامی و تسلیحاتی بین‌المللی است. چنین کشوری در رقابت با کشورهای برتر به علت شکست نظامی برای نوسازی جامعه، از آن‌جاکه برای نوسازی نیازمند منابع است، طبقه زمین‌دار را برای کسب منابع مالی و افزایش میزان استخراج از منابع موجود در جامعه تحت فشار قرار می‌دهد. در چنین شرایطی، نزاع میان دولت و طبقه زمین‌دار، که طبقه قدرت‌مندی در جامعه محسوب می‌شود، آغاز می‌شود. در صورتی که دولت در این نزاع موفق شود و بتواند منابع مالی لازم برای ایجاد نوسازی و مدرن‌کردن جامعه را فراهم آورد، جامعه شاهد وقوع انقلاب نخواهد بود. در واقع تغییر اجتماعی، که همان پروژه نوسازی و سازمان‌دهی مجدد ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه است، بدون فروپاشی نظام سیاسی و وقوع انقلاب انجام می‌پذیرد، اما در صورتی که دولت مرکزی نتواند استخراج منابع اقتصادی را با موفقیت انجام دهد، قدرت خود را برای اداره امور کشور از دست می‌دهد و راه برای وقوع شورش‌های دهقانی هموار می‌شود. در این شرایط اگر طبقه کشاورز سازمان‌یافته‌ای وجود داشته باشد، شورش‌های دهقانی شکل می‌گیرند. در واقع، کشاورزان با استفاده از ناتوانی دولت مرکزی در اداره امور جامعه و قدرت سازمان‌یافته‌ای که در اختیار خود دارند شورش‌های خویش را تحقق می‌بخشند. به نظر اسکاچ پل، سازمان‌دهی طبقه کشاورز در جایگاه طبقه انقلابی به اشکال مختلفی صورت می‌گیرد؛ در مورد فرانسه و روسیه این سازمان‌دهی در همان جوامع سنتی روستایی صورت پذیرفت و در مورد چین، افرادی که بر بسیج توده‌ها متکی بودند سازمان‌دهی انقلاب را انجام دادند.

اتحاد و یک‌پارچگی رهبران گروه‌های سیاسی مخالف دولت مرکزی یکی دیگر از عوامل ایجاد انقلاب اجتماعی است. نخبگانی که خارج از قدرت‌اند یا همان نخبگان حاشیه‌ای در شرایط ناتوانی دولت مرکزی در اداره امور کشور جنبش‌های مخالف نظام سیاسی موجود را رهبری می‌کنند و در واقع منابع ایدئولوژیک در جامعه را برای ایجاد یک دولت جدید بسیج می‌کنند (هادیان ۱۳۷۵: ۳). بر این اساس، اسکاچ پل معتقد است ترکیب‌های مختلفی از الگوهای ساختاری و فشارهای بین‌المللی می‌توانند زمینه‌ساز انقلاب شوند. شورش‌های دهقانی همراه با ناتوانی دولت مرکزی موجب می‌شود زمینه برای انقلاب فراهم شود؛ در چنین شرایطی انسجام رهبران گروه‌های سیاسی مخالف می‌تواند نشان‌دهنده وقوع انقلاب و فروپاشی نظام سابق باشد. پیداست که اسکاچ پل طبقه کشاورز را طبقه اصلی در انقلاب اجتماعی می‌داند و برای شورش‌های شهری در ایجاد وضعیت انقلابی نقش چندانی را در نظر نمی‌گیرد (Goldston 1980: 444).

۳.۲ مروری بر فصل سوم

نویسنده محترم در فصل سوم با عنوان «اسکاچ پل و نظریه دولت تحصیل‌دار»، با محور قرار دادن مقاله اسکاچ پل، به ارائه تحلیل او درباره انقلاب اسلامی می‌پردازد. این فصل که ۲۶ صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است عهده‌دار طرح دو موضوع مرتبط با یکدیگر است. موضوع اول ارائه نظریه اسکاچ پل درباره علت وقوع انقلاب اسلامی در ایران و ورود جامع ایران به وضع انقلابی است. موضوع دوم هم نشان‌دادن تفاوت‌ها یا تناقض‌هایی است که نظریه اسکاچ پل درباره انقلاب ایران با نظریه پیشین او درباره انقلاب‌های اجتماعی دارد. این امر از طریق مقایسه نظریات پیشین او با نظریه دولت تحصیل‌دار صورت می‌گیرد. توجه نویسنده محترم به این تفاوت‌ها بسیار بااهمیت است و نشان‌دهنده جایگاه بسیار برجسته انقلاب اسلامی برای عالمان علوم اجتماعی به‌طور عام و نظریه‌پردازان انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی به‌طور خاص است. نویسنده محترم در ابتدای فصل سوم تأکید می‌کند که «انقلاب اسلامی ایران موجب شد بسیاری از نظریه‌ها درباره انقلاب اسلامی از اساس باطل یا این‌که ضرورتاً تغییر و تعدیل یابد ... از نظریاتی که به‌تبع انقلاب اسلامی تغییر و تعدیل یافت نظریه ساخت‌گرایی اسکاچ پل بود» (دهدار ۱۳۹۲: ۷۹). نویسنده محترم معتقد است که نظریه دوم اسکاچ پل که پس از انقلاب ایران مطرح شد در واقع بازگشتی بود از تمامیت نظریه پیشین وی درباره انقلاب‌ها. هرچند اسکاچ پل خودش چنین تحلیلی را نمی‌پذیرد و معتقد است:

انقلاب ایران را نیز باید از ره‌گذر یک چشم‌انداز ساختاری مبتنی بر بینش تاریخی و کلان‌مشاهد نمود؛ چشم‌اندازی که روابط متقابل بین حکومت، جامعه، و سیاست سازمانی را بررسی می‌کند و ایران را در چهارچوب محتوای سیاسی و اقتصادی متغیر و متحول جهانی قرار می‌دهد (اسکاچ پل ۱۳۷۶: ۱۹۰).

با وجود این، به‌نظر می‌رسد تحلیل نویسنده محترم صحیح است و نظریه اسکاچ پل در پرتو انقلاب ایران ابطال شده است و تغییراتی که او در نظریه‌اش ایجاد کرده است به‌اصطلاح تغییراتی موضعی است که به‌منظور نجات نظریه از ابطال ایجاد می‌شود (چالمرز ۱۳۷۳).

نویسنده محترم طی صفحات ۹۷ تا ۱۰۴ به موضوع تناقض‌های نظریه اسکاچ پل با واقعیات انقلاب اسلامی می‌پردازد. در این زمینه، عمدتاً مقاله جدید اسکاچ پل مورد توجه

نویسنده است و از آن‌چه خود او در مقاله‌اش گفته است چهار تناقض استنتاج می‌شود: انقلابی ساخته‌شده، انقلابی پیش‌بینی‌ناپذیر و حیرت‌آور، انقلابی ناشی از نوسازی پرشتاب، و انقلابی دربرابر ارتش مجهز. این اعترافات اسکاچ پل تا حدود قابل‌توجهی نشان‌دهنده جایگاه ویژه انقلاب اسلامی ایران و عظمت آن است.

۴.۲ مروری بر فصل چهارم

فصل چهارم که اصولاً برای پژوهش حاضر مهم‌ترین فصل محسوب می‌شود صفحات ۱۰۷ تا ۲۲۲ را به خود اختصاص داده است. به عبارت دیگر، نویسنده محترم تقریباً نیمی از کتاب را به نقد نظریه اسکاچ پل اختصاص داده است؛ که این امر باتوجه به هدفی که پژوهش حاضر در پی آن است، حداقل از لحاظ شکلی اقدامی درست محسوب می‌شود. این فصل دربرگیرنده سه گفتار است. گفتار اول به «نقدهای برون‌پارادایمی» اختصاص دارد، گفتار دوم به «نقدهای برون‌پارادایمی»، و گفتار سوم نیز به «نقدهای درون‌متنی». نویسنده در گفتار اول برخی نقدهای وارد بر نظریه ساختارگرایی به‌طور عام و اسکاچ پل به‌طور خاص را طی صفحات ۱۰۸ تا ۱۱۷ ارائه می‌دهد. این نقدها شامل نقد نظریه‌پردازان رویکرد فرهنگی «نقد تیموتی ویکام - کراولی»، «نقد چارلز تیلی»، و «نقد ریچارد لاکمن» است. در این مباحث نویسنده محترم عمدتاً فصول اول و سوم از کتاب *نظریه‌پردازی/انقلاب‌ها* را که ویراسته جان فوران است ملاک و مدنظر قرار داده است (فوران ۱۳۸۲). گفتار دوم که قرار است نقدهای برون‌پارادایمی را ارائه دهد صفحات ۱۱۷ تا ۱۸۱ یعنی حدود ۶۴ صفحه از این فصل را به خود اختصاص داده است. نویسنده محترم نقدهای برون‌پارادایمی را تحت عنوان‌های «حاکمیت رسوبات و پیش‌فرض‌های شرق‌شناسانه»، «ضعف در نگرش فلسفه تاریخی به انقلاب ایران»، «ضعف در فهم ماهیت انقلاب اسلامی»، «ضعف در پایگاه انسان‌شناسی فلسفی»، و «ضعف در پایگاه روش‌شناختی» ذکر می‌کند، اما گفتار سوم با عنوان «نقدهای درون‌متنی» صفحات ۱۸۱ تا پایان کتاب را به خود اختصاص داده است. در این گفتار نویسنده چهار نقد «درون‌متنی» را مطرح می‌کند. این نقدها عبارت‌اند از: ناتوانی در شناسایی فرصت‌های انقلاب؛ ناتوانی در شناسایی تهدیدهای انقلاب اسلامی برای غرب؛ ناتوانی در شناسایی چالش‌های انقلاب اسلامی؛ و بی‌توجهی به توانایی‌های انقلاب اسلامی.

۳. ارزیابی و نقد

۱.۳ ارزیابی و نقد مقدمه و فصل اول

شیوه معمول آن است که نویسنده در مقدمه کتاب درباره سؤال یا سؤالاتی که در پژوهش خود قرار است آن‌ها را بررسی کند مطالبی را ارائه دهد. هم‌چنین روش یا حتی رویکردی که در پژوهش اتخاذ کرده است، پژوهش یا پژوهش‌هایی که در این حوزه صورت گرفته است، و نیز خلاصه‌ای از مهم‌ترین مباحثی را که قرار است در فصل‌های مختلف پژوهش به آن‌ها پرداخته شود بیان می‌کند. شاید مناسب بود که نویسنده حداقل خلاصه‌ای از مباحثی را که در بخش‌های مختلف کتاب قرار است برای مخاطب بیان کند در مقدمه ارائه می‌کرد. این امر به مخاطب کمک می‌کند که یک تصویر کلی از مباحثی که قرار است ارائه شود داشته باشد یا حتی این‌که درباره ادامه یا انصراف از هم‌راهی با مؤلف تصمیم بگیرد. نویسنده در مقدمه به‌درستی به این نکته اشاره می‌کند که در چشم‌انداز متداول نظریه‌پردازی‌های مربوط به انقلاب، که البته عمدتاً غربی بوده‌اند، شرایط لازم برای وقوع انقلاب اسلامی را پیش‌بینی کنند، به‌طوری‌که نویسنده تأکید می‌کند:

در دنیای غرب از بیش از یک قرن پیش نظریه‌های مختلفی در انکار، تقلیل، و تنزیل دین مطرح شده است: آن‌گونه‌که در شرایط موردبحث از این جز پوسته‌ای باقی نمانده بود. در دنیای شرق وضعیت از این نیز بدتر بود، چراکه اساساً در این دنیا نگرش غالب بر ماتریالیست‌بودن جهان استوار بود (دهدار ۱۳۹۲: ۱۲).

در این فقره نویسنده محترم به این موضوع توجه نداشته‌اند که دعوی بلوک غرب و شرق، که عمدتاً بعد از جنگ جهانی دوم مطرح شد، بیش‌تر یک دعوی سیاسی بود که در درون و چهارچوب تمدنی غرب مدرن به‌وقوع پیوست. به‌عبارت‌دیگر، مارکسیسم انتقادی به غرب از درون بود و هردوی این اردوگاه‌های سیاسی، به‌لحاظ تئوریک، مبتنی بر ماده‌انگاری و نفی ماورای طبیعت بودند و این‌گونه نبوده است که در گفتمان غربی عمدتاً لیبرال بحث اعتقاد به ماورای طبیعت به‌منزله یک گفتمان غالب موردتوجه باشد. ضمن آن‌که باید توجه داشت که در جهان مدرن از اوایل قرن شانزدهم به بعد، نه از یک‌صد سال پیش، آرایشی درباره تقلیل و حذف جایگاه دین در اجتماع و سیاست مطرح شده است؛ همان‌آرا در قرون بعدی به‌ویژه از اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم در جهان مدرن حاکمیت سیاسی یافته است. مراجعه به کتب مربوط به تاریخ اندیشه سیاسی در غرب مدرن می‌تواند تاحدود قابل‌توجهی راه‌گشا باشد (سابابن بی‌تا؛ عنایت ۱۳۷۷؛ جونز ۱۳۶۸).

شاید بهتر بود که نویسنده به یک نکته اساسی که در فهم نظریات ساختاری مؤثر است اشاره می‌کرد و آن عبارت است از این که عمدتاً نظریه‌پردازان ساختارگرا در تبیین انقلاب‌ها به مؤلفه‌هایی چون ایدئولوژی، فرهنگ، رهبری، و به‌طور کلی کارگزاران تاریخی توجه چندانی نمی‌کنند و عمدتاً بر ابعادی مانند ساختارهای دولت، فشارهای بین‌المللی، ساختار اقتصادی مبتنی بر کشاورزی، و انسجام یا ضعف نیروهای مسلح توجه می‌کنند. موضوع مهمی که درباره شناخت نظریات ساختاری به‌طور عام و نظریه اسکاچ پل به‌صورت خاص باید مورد توجه قرار بگیرد آن است که این نظریات عمدتاً انقلاب را امری اجتماعی و نه صرفاً سیاسی در نظر می‌گیرند. این موضوع فی‌نفسه پیشرفتی در نظریات انقلاب محسوب می‌شود و نویسنده محترم نیز در صفحه ۲۷ کتاب به این موضوع اشاره می‌کند:

شرایط تاریخی انتشار کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی به‌گونه‌ای بود که متفکران بیش‌تر متمایل بودند به مباحث اجتماعی پیردازند تا مباحث سیاسی. از همین‌رو است که اسکاچ پل نیز تلاش کرده است تا انقلاب‌ها را بیش‌تر به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی و نه صرفاً سیاسی مطالعه کند (دهدار ۱۳۹۲: ۲۷).

اما در این زمینه باید توجه داشت سیاسی یا اجتماعی دانستن انقلاب به‌معنای توجه یا بی‌توجهی به بحث «دولت» به‌منزله مهم‌ترین عنصر و موجود سیاسی نیست. به‌نظر می‌رسد نویسنده در این زمینه دچار نوعی بی‌دقتی شده است. ایشان در این زمینه تأکید می‌کند: «البته با گذشت زمان و تغییر شرایط مزبور، متفکرانی چون اسکاچ پل نیز به مسائل سیاسی از جمله مسئله دولت (به‌ویژه دولت آمریکا) توجه کردند» (همان). اجتماعی یا سیاسی دانستن انقلاب معنایی فراتر از توجه یا بی‌توجهی به دولت دارد. انقلاب اجتماعی چیزی بیش از تحول و تحولات خشونت‌آمیز در یک یا چند بخش از ساختار اجتماعی یا تغییر ایدئولوژی یا سیاست‌های نظام حاکم است. انقلاب موجب تغییرات بنیادین در ارزش‌ها، نهادهای اساسی جامعه، ساختار اقتصادی - اجتماعی، اصول تولید و توزیع اقتصادی، و تحول در طبقات اجتماعی می‌شود. انقلاب اجتماعی به این معنا تحول تاریخی‌سازی محسوب می‌شود که موجب ورق‌خوردن تاریخ، توسعه اقتصادی، تحول نگرش‌ها و ارزش‌ها، و به‌صورت کلی موجب تغییر سیر حرکت کلی جامعه می‌شود. نویسندگانی مانند دل یودر، روکس موپر، برینگتون مور، اسکاچ پل، و هم‌چنین جلال‌الدین فارسی از نویسندگان مسلمان چنین رویکردی به انقلاب دارند (مور ۱۳۶۹؛ فارسی ۱۳۷۵؛ اسکاچ پل ۱۳۷۶؛ Leiden and Schmitt 1967)، هرچند نویسنده محترم در صفحات ۲۸

و ۲۹ به نقل از اسکاچ پل همین معنا از انقلاب اجتماعی و تفاوت آن با انقلاب سیاسی را بیان می‌کند، اما اجتماعی دانستن انقلاب از سوی اسکاچ پل به معنای بی‌توجهی او به دولت نیست، بلکه او نقش دولت در فرایند انقلاب را به شیوه‌ای متفاوت از آنچه نظریه‌پردازان نسل دوم انقلاب‌ها معتقد بودند در نظر می‌گیرد. به این معنا که معتقد است انقلاب صرفاً تحولی در مبانی مشروعیت نظام سیاسی و تغییر نگرش‌ها و ارزش‌های حاکمان نیست، بلکه انقلاب علاوه بر این که عرصه سیاست را دربر می‌گیرد در ساختار نظام اجتماعی و همچنین ساختار نظام اقتصادی جامعه نیز تحولات بنیادین ایجاد می‌کند.

۲.۳ ارزیابی و نقد فصل دوم

بر فصل دوم شاید نتوان نقد خاصی را وارد دانست. این فصل در مجموع موضوع جدیدی را ارائه نمی‌دهد و صرفاً شرح نظریه اسکاچ پل است؛ البته برای نوشتاری که قرار است نظریه اسکاچ پل درباره انقلاب اسلامی ایران را نقد کند ارائه چنین شرحی ضرورت دارد، اما نویسنده ۲۳ صفحه از کتاب را به ارائه نظریه اختصاص داده است که به نظر می‌رسد نیازی به این میزان تفصیل نیست و می‌توان در حجم بسیار کم‌تری این نظریه را به صورت خلاصه بیان کرد، به‌ویژه آن‌که خود اسکاچ پل نیز نظریه‌اش را تقریباً به وضوح و به دور از پیچیدگی خاصی در کتابش بیان کرده است؛ البته نویسنده در تبیین نظریه اسکاچ پل کتاب خود او را اصل قرار داده است و منابع دیگر را به صورت جزئی و حاشیه‌ای مورد استفاده قرار داده است و این امر اقدامی شایسته است.

۳.۳ نقد و ارزیابی فصل سوم

نظریه اسکاچ پل درباره انقلاب‌های اجتماعی مربوط به قبل از وقوع انقلاب ایران است. بنابراین، او در نظریه‌پردازی به مورد ایران توجه نداشته است. از سویی در همان سال‌ها، یعنی اواخر دهه هفتاد میلادی، انقلاب نیکاراگوئه به وقوع پیوست و کشورهایی چون السالوادور و فیلیپین نیز در یک وضع تقریباً انقلابی قرار داشتند. این امر در کنار طرح نظریات ساختارگرایانه اسکاچ پل درباره انقلاب موجب شد که کتاب اسکاچ پل تا حدود زیادی مورد توجه قرار گیرد. در واقع انقلاب ایران آزمونی برای نظریه اسکاچ پل محسوب می‌شد. اسکاچ پل پس از انقلاب اسلامی ایران مقاله‌ای با عنوان «حکومت تحصیل‌دار و اسلام شیعه در انقلاب ایران» در سال ۱۹۸۲ م (سه سال پس از وقوع انقلاب ایران) منتشر کرد. او در این

مقاله بیان می‌کند که انقلاب ایران نظریاتش را درخصوص علل انقلاب‌های اجتماعی زیرسؤال برده است. این مقاله از یکسو، مشکلات الگوی ساختاری اسکاچ پل را برای تبیین انقلاب نشان می‌دهد و از سوی دیگر، از این حکایت دارد که باوجود تفاوت فاحش واقعیات انقلاب ایران با دیدگاه‌های پیشین او، وی هم‌چنان به چهارچوب نظریه خویش وفادار است. باوجود آن‌که نویسنده در فصل سوم اعترافات اسکاچ پل درباره انقلاب ایران را مطرح می‌کند، اما برای نشان‌دادن دقیق چالشی که انقلاب ایران برای اسکاچ پل به‌وجود آورد، باید وقایع انقلاب اسلامی و مؤلفه‌های اثرگذار در آن را با نظریه‌ای که اسکاچ پل در کتابش آورده است مقایسه کنیم. مطالب نویسنده کتاب در این زمینه دچار نقص است. اگر این مقایسه صورت گیرد، بهتر می‌توان تناقضات و درواقع ضعف‌های نظریه اسکاچ پل را نشان داد. به‌کارگیری تحلیل اسکاچ پل از انقلاب‌های اجتماعی درباره انقلاب ایران نشان می‌دهد که برخی از اصول نظریه وی با واقعیات انقلاب ایران در تعارض آشکار است. اول آن‌که، جامعه ایران قبل از انقلاب و در هنگام وقوع انقلاب یک جامعه کشاورزی نبود. کشاورزی برای اکثریت مردم شیوه اصلی تولید و راه و روش امرار معاش به‌شمار نمی‌رفت. درواقع، چندین سال پیش از وقوع انقلاب اسلامی کشاورزی نقش اصلی و مهم خود را در جایگاه اول در اقتصاد ایران از دست داده بود و دیگر به‌منزله بزرگ‌ترین بخش ایجاد اشتغال مطرح نبود. دوم آن‌که، دولت ایران ازجانب دولت‌های قوی‌تر و سرمایه‌داری جهانی آن‌قدر تحت فشار نبود که مجبور باشد فرایند نوسازی و مدرنیزاسیون را به‌شکل سریع آغاز کند. ارتش ایران در بسیج فعالیت نظامی درگیر نبود و بنابراین از شکست نظامی تجربه‌ای نداشت. درعین‌حال، ارتش در هیچ‌گونه فعالیت نظامی که بتواند قدرت آن را به‌منزله دستگاه سرکوب کاهش دهد درگیر نبود. افراد ارتش ایران، به‌ویژه مقامات سطح بالا و حتی متوسط آن، از امتیازات فراوانی در مقایسه با بقیه افراد جامعه برخوردار بودند. درواقع در زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران، برخلاف تحلیل اسکاچ پل، ارتش منسجم بود و شکست نظامی را تجربه نکرده بود. ازسوی دیگر، حتی اگر بتوان پذیرفت که رژیم شاه برای آغاز پروژه نوسازی تحت فشار بود، تنها راه انجام آن تحت فشار قرارداد زمین‌داری به‌منظور استخراج منابع مالی نبود. رژیم شاه وابستگی خود را به منابع داخلی درآمد مالی و به‌ویژه بخش کشاورزی کم کرده بود و بر درآمد حاصل از نفت تکیه کرده بود.

نکته آخر در این زمینه آن است که نقش دهقانان و اوضاع روستاها در جامعه ایران با آنچه اسکاچ پل در نظریه‌اش درباره جوامع انقلابی روستایی توضیح داده است کاملاً متفاوت بود. اصلاحات ارضی ساخت و بافت روستایی جامعه ایران و هم‌چنین اقتدار

زمین‌داران را کاملاً تحت تأثیر قرار داده و آن را متحول کرده بود. روستا به‌منزلهٔ یک واحد تولیدی و قلمرو سیاسی به‌شدت تضعیف شده بود و مالکان هم‌زمان با تقسیم اراضی پایگاه قدرت اجدادی خود را از دست داده بودند. این واقعیت با آنچه اسکاچ پل دربارهٔ ساختار زندگی روستایی و نقش آن در ایجاد فرصت یا موانع برای شورش کشاورزان گفته است تفاوت دارد.

۴.۳ نقد و ارزیابی فصل چهارم

نویسنده در مجموع نقدهای وارد بر نظریهٔ اسکاچ پل را در سه دسته ارائه می‌کند. این سه دسته همان گفتارهای سه‌گانه‌ای‌اند که فصل چهارم را به خود اختصاص می‌دهد؛ هرچند در ابتدای هریک از گفتارها تلاش می‌شود توضیح مختصری دربارهٔ معنای هریک از این نقدها ارائه شود، اما این تلاش به میزان اندکی قرین موفقیت است. ضرورت دارد نویسندهٔ محترم در ابتدای این فصل، که مهم‌ترین فصل کتاب است، مبنای تقسیم‌بندی سه‌گانهٔ خود را توضیح دهد. به‌نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی سه‌گانه با اشکال جدی مواجه است. از یک‌سو، نویسنده نقدها را به درون‌پارادایمی و برون‌پارادایمی تقسیم می‌کند و از سوی دیگر، شق سوم را به‌منزلهٔ نقدهای درون‌متنی مطرح می‌کند که معلوم نیست چرا خارج از نقدهای درون‌پارادایمی ذکر شده است. نویسندهٔ محترم در صفحهٔ ۱۰۷ مقصود خود از نقد درون‌پارادایمی را وجود اشتراک اصولی و مبنایی با اصول و مبانی موردقبول اسکاچ پل معرفی می‌کند. در صفحهٔ ۱۸۱ نیز نقد درون‌متنی را این‌گونه معرفی می‌کند:

برخی از نقدهای وارد بر نظریهٔ اسکاچ پل هرچند اساس نظریهٔ ساختاری وی را خدشه‌دار نمی‌کند، می‌تواند نواقص و نقاط ضعف نظریهٔ او را در تحلیل انقلاب اسلامی ایران به‌خوبی نشان دهد. عمدهٔ این‌گونه نقدها بیش‌تر به تناقض‌ها، خلأها، و دانه‌های مفقود در درون مقالهٔ "حکومت تحصیل‌دار" وی اشاره می‌کند (دهدار ۱۳۹۲: ۱۸۱).

طبق این تعریف از نقد درون‌متنی با آنچه دربارهٔ نقد درون‌پارادایمی گفته شده، می‌توان نقدهای درون‌متنی را نوعی نقد درون‌پارادایمی دانست؛ حال نکته اینجاست که چرا نویسندهٔ محترم آن را خارج از بحث نقد درون‌پارادایمی ذکر کرده است. بهتر آن بود که نویسنده در دسته‌بندی نقدها دقت بیش‌تری را مبذول می‌داشت. نکتهٔ دیگر دربارهٔ تقسیم‌بندی مذکور آن است که نویسنده در ابتدای گفتارهای اول و سوم توضیحی هرچند مختصر دربارهٔ مقصود خود از عناوین گفتارها ارائه می‌دهد، اما در ابتدای گفتار دوم، که

اتفاقاً بیش‌ترین بحث‌ها در این فصل را به خود اختصاص داده است، توضیحی درباره‌ی معنای نقد برون‌پارادایمی ذکر نمی‌کند. علاوه‌براین، با توجه به اهمیتی که مفهوم «پارادایم» در بحث روش‌شناسی و فلسفه علم دارد، شاید بهتر آن بود که نویسنده محترم به معنای «پارادایم» آن‌گونه که در فلسفه علم و روش‌شناسی طرح است اشاره و سپس معنای موردنظر خود را از این اصطلاح به‌وضوح بیان می‌کرد.

مباحث گفتار اول این فصل علاوه‌بر این که تاحدودی حاوی مطلب جدیدی نیست با دو اشکال عمده مواجه است. اول و مهم‌تر آن که موضوع کتاب بررسی و نقد تئوری‌های انقلاب اسلامی ایران است، درحالی که در این جا نظریه اسکاچ پل درباره انقلاب‌های اجتماعی و ایرادات وارد بر آن به‌طور عام بررسی شده است. در واقع نویسنده در این صفحات از بحث اصلی، که نقد نظریه اسکاچ پل درباره انقلاب اسلامی ایران است، خارج شده است. اشکال دوم نیز آن است که این بررسی مختصر به‌صورت غیرمنسجم و ناهماهنگی صورت گرفته است. در یک مورد انتقادات طرف‌داران رویکرد فرهنگی مطرح شده است و در موارد دیگر انتقادات سه نظریه‌پرداز خاص. آیا بهتر نیست که در این زمینه یک روال ثابت و یکسان لحاظ شود؛ بدین معنا که مثلاً انتقادات طرف‌داران رویکرد فرهنگی، رویکرد سیاسی، یا رویکرد روان‌شناختی مطرح شود. یا این که صرفاً انتقادات چند نظریه‌پرداز نسبت به ساختارگرایی ذکر شود. در این میان، چارلز تیلی یا ریچارد لاکمن از چه خصوصیت ویژه‌ای برخوردارند که انتقادات آن‌ها به ساختارگرایی اسکاچ پل آورده شده است، اما از انتقادات نظریه‌پردازان دیگر ذکری به میان نیامده است. ضمن آن که مطالب صفحات ۱۰۸ تا ۱۱۷، یعنی تقریباً مباحثی که درباره نقد درون‌پارادایمی ذکر شده است، عمدتاً از یک منبع یعنی همان کتاب فوران آورده شده است. در هر حال مطالب این صفحات چه به‌لحاظ جایگاهی که در اصل بحث و موضوع کتاب دارند و چه به‌لحاظ محتوای آن‌ها، با مشکل جدی مواجه است.

در گفتار دوم اولین نقد برون‌پارادایمی که ۲۸ صفحه از مباحث کتاب را به خود اختصاص داده است در واقع نقد شرق‌شناسی محققان غربی است که ارتباط مستقیمی با تحلیل اسکاچ پل از انقلاب اسلامی و نقد آن ندارد. معلوم نیست که نویسنده محترم چرا این مطالب را که در جای خودش می‌تواند صحیح باشد در این کتاب و در مهم‌ترین بخش آن آورده است، درحالی که این مسئله موجب خروج از بحث اصلی و پرداختن به مباحثی است که اگر به نقد تحلیل اسکاچ پل از انقلاب اسلامی ایران مرتبط باشد، ارتباطی دور و با چندین واسطه است. نویسنده محترم باید نقطه عزیمت خود در نقد نظریه اسکاچ پل را

جلوتر آورد و آن را به تحلیل او از انقلاب ایران نزدیک کند. در گفتار پیشین که نقد درون‌پارادایمی نام گرفته بود محور اصلی نقد تحلیل اسکاچ پل از انقلاب ایران نبود، بلکه نقد نظریه او درباره انقلاب‌های اجتماعی بود. در این گفتار نویسنده محترم به جای این‌که فاصله نقد خود از تحلیل اسکاچ پل درباره انقلاب اسلامی را کم‌تر کند، آن را به عرصه‌های بسیار دور می‌برد. این شیوه نقد به نظر می‌رسد چندان قرین موفقیت نخواهد بود. کم‌این‌که نویسنده محترم در این صفحات و کلاً در مباحث گفتار دوم در موارد متعددی و به‌وفور از بحث اصلی خارج می‌شود و صرفاً در موارد اندکی به مباحث اسکاچ پل درباره انقلاب اسلامی می‌پردازد. تعداد بسیار کم ارجاعات نویسنده محترم به مقاله اسکاچ پل درباره انقلاب ایران در این صفحات نشان‌دهنده این مطلب است که نویسنده تا چه میزان دچار استطراد شده است و مباحث بسیار کلی و غیرضروری را به جای پرداختن به مباحث اصلی و مرتبط ذکر کرده است. بر این اساس، به نظر می‌رسد مباحث گفتار دوم با معضلات جدی مواجه است و معلوم نیست که نویسنده این مباحث را به چه دلیل ذکر کرده است.

نویسنده در گفتار سوم مدعی است که نقدهای درون‌متنی نواقص و نقاط ضعف نظریه اسکاچ پل در تحلیل انقلاب اسلامی ایران را به خوبی نشان می‌دهد، اما به نظر می‌رسد چنین ادعایی به علل قابل‌قبولی مستند نمی‌شود. ضعف در شناسایی فرصت‌هایی که انقلاب اسلامی از آن‌ها برخوردار است و می‌تواند با تکیه بر آن‌ها از سقوط جلوگیری کند یک مسئله است و وقوع اصل انقلاب اسلامی و دلایل آن مسئله دیگری است. آیا بهتر نیست نویسنده به نقد دلایلی بپردازد که اسکاچ پل برای وقوع انقلاب ایران و فرایندهای وقوع آن و پی‌آمدهای آن ذکر کرده است. این موضوعات و احیاناً نقد آن‌ها مهم‌ترین مسائلی‌اند که درباره تحلیلی از انقلاب اسلامی باید به آن‌ها پرداخته شود. این‌که انقلاب اسلامی پس از وقوع از چه فرصت‌هایی برخوردار است در تحلیل انقلاب اسلامی اهمیت کم‌تری دارد.

این موضوع بسیار مهم که آیا توسل اسکاچ پل به نظریه دولت تحصیل‌دار می‌تواند تبیین درستی از وقوع انقلاب اسلامی ارائه دهد یا خیر، چرا مورد توجه نویسنده قرار نگرفته است. چنین اشکالاتی هم بر بحث فرصت‌ها و هم بر بحث تهدیدها، چالش‌ها، و توانایی‌ها نیز وارد است. نویسنده محترم در همه این موضوعات نتوانسته است نواقص و نقاط ضعف نظریه اسکاچ پل درباره انقلاب اسلامی را نشان دهد. نویسنده باید به این موضوع توجه می‌کرد که از نظر اسکاچ پل «علت» انقلابی شدن جامعه ایران چه چیز یا چیزهایی بوده است و چرا فرایند انقلاب اسلامی به این شکل به وقوع پیوسته است و آن وقت به نقد این پاسخ‌ها می‌پرداخت.

نکته بسیار مهمی که نویسنده کم‌تر به آن توجه کرده است تغییراتی است که اسکاچ پل پس از وقوع انقلاب اسلامی در نظریات خود درباره علل وقوع انقلاب‌های اجتماعی به وجود آورد. در واقع، می‌توان تغییراتی را که اسکاچ پل در نظریاتش ایجاد کرد جزء تأثیرات انقلاب اسلامی ایران در نظریات انقلاب دانست. اگر آن‌چه را اسکاچ پل در مقاله‌اش درباره انقلاب اسلامی نوشته است با دیدگاه‌های او در کتابش یعنی *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی* مقایسه کنیم، می‌توان سه تغییر و تحول عمده را در دیدگاه‌های او مشاهده کرد. اول آن‌که ماهیت رژیم شاه و موقعیت این رژیم در جامعه ایران و نیز جایگاهش در جامعه بین‌المللی موجب شد اسکاچ پل نظریه‌اش درباره ساختار جوامع مستعد انقلاب را تصحیح کند یا به عبارتی تغییر دهد. او پیش‌تر گفته بود که صرفاً جوامع دیوان‌سالار - کشاورز مستعد انقلاب‌اند حالا در مقاله‌اش در فصل «آسیب‌پذیری‌های یک حکومت تحصیل‌دار مستبد» دولت‌های تحصیل‌دار را نیز به جوامع دیوان‌سالار - کشاورز اضافه می‌کند. در واقع، اسکاچ پل با وسعت بخشیدن به نظریه خود تلاش کرد تا از ابطال نظریه‌اش در پی وقوع انقلاب ایران جلوگیری کند. دوم آن‌که نقش اساسی طبقات متوسط شهری و نیز مراکز عمده شهری در شکل‌دهی به مخالفت‌ها علیه رژیم شاه اسکاچ پل را واداشت تا در نظریه خود درباره طبقات انقلابی و مراکز اساسی شورش و انقلاب تجدید نظر کند. او قبل از انقلاب ایران، «شورش و طغیان وسیع طبقات پایین جامعه به‌ویژه روستاییان و کشاورزان» را از عوامل اصلی ایجاد انقلاب معرفی کرد و معتقد بود شورش‌هایی که در ایجاد وضعیت انقلابی نقش اساسی داشته‌اند در محیط‌های روستایی شکل گرفته‌اند (اسکاچ پل ۱۳۷۶: ۶۰)؛ در حالی که پس از انقلاب اسلامی با چرخش از دیدگاه اولیه‌اش تأکید می‌کند «در انقلاب ایران، اجتماعات روستایی و دهقانی پایه قیام مردمی را تشکیل نمی‌دادند، بلکه به‌جای آن مخالفت علیه شاه در مراکز عمده شهری متمرکز بود» (همان: ۱۹۵). اسکاچ پل در این بحث نیز به علت ناسازگاری نظریه‌اش با انقلاب ایران، به‌جای قیام روستاییان در محیط‌های دهقانی، مراکز خودمختار و تشکل‌های مخالف طبقات حاکم و دولت مرکزی را که می‌توانند به‌صورت مستقل از حکومت عمل کنند به‌منزله مراکز عمده شکل‌دهنده به شورش‌های انقلاب‌ساز مطرح می‌کند. این مسئله نیز به‌نوعی ایجاد تغییر در نظریه است تا بتوان موردنقض پیداشده را، که همان انقلاب ایران است، با توسل به اصلاحی موضعی تبیین کرد. در واقع این مسئله نشان‌دهنده شکست نظریه اسکاچ پل در تبیین انقلاب ایران است. اصطلاح «مراکز خودمختار» نیز تلاش جدید اسکاچ پل است تا با تغییر در نظریه‌اش آن را از ابطال نجات دهد. هرچند این تلاش چندان قرین

موفقیت نبود؛ در هر حال، به نظر اسکاچ پل، این مراکز خودمختار در انقلاب‌های فرانسه، روسیه، و چین محیط‌های روستایی بودند و در مورد انقلاب ایران محیط‌های شهری بود: «مراکزی که به صورت مستقل از حکومت عمل می‌کردند و شکل دادن مقاومتی متشکل و خودمختار در آن‌ها ممکن بود» (همان).

چرخش سوم اسکاچ پل و در واقع تغییر سومی که او در نظریه‌اش ایجاد می‌کند عقب‌نشینی از موضع ساختاری و جبرگرایانه‌اش درباره وقوع انقلاب‌های اجتماعی است. اسکاچ پل، قبل از وقوع انقلاب ایران، در کتابش از تمام نظریه‌هایی که پذیرفته‌اند انقلاب آگاهانه به دست نهضت‌های انقلابی متکی به جنبش‌های توده‌ای اجتماعی ساخته می‌شود انتقاد می‌کند و به جای آن، بر رویکرد و منظری ساختاری تأکید می‌کند که برای درک تاریخی نقطه تلاقی تلاش‌گریها با انگیزه‌ها و موفقیت‌های گوناگون ضروری است (همان: ۳۲-۳۶). او پس از انقلاب اسلامی و در پرتو واقعیات انقلاب ایران تصریح می‌کند:

اگر در واقع بتوان گفت که یک انقلاب در دنیا وجود داشته که به‌طور عمدی و آگاهانه توسط یک نهضت اجتماعی توده‌ای "ساخته" شده است تا نظام پیشین را سرنگون سازد به‌طور قطع آن انقلاب ایران علیه شاه است ... انقلاب آن‌ها صرفاً نیامد، بلکه به‌صورت آگاهانه و منطقی ساخته شد. علی‌الخصوص در مرحله اولیه آن یعنی سرنگون‌ساختن رژیم سیاسی قبل (همان: ۱۸۹-۱۹۰).

اذعان اسکاچ پل به ارادی و آگاهانه‌بودن انقلاب اسلامی و نه ساختاری و جبری‌بودن آن او را مجبور می‌کند که عوامل دیگری را برای تبیین انقلاب ایران مطرح کند. این عوامل عبارت‌اند از مؤلفه‌هایی مانند فرهنگ، ایدئولوژی، و رهبری. این‌ها عواملی‌اند که اسکاچ پل تا پیش از انقلاب اسلامی چندان توجهی به آن‌ها نداشت و حالا پس از انقلاب اسلامی آن‌ها را از عوامل وقوع انقلاب اجتماعی معرفی می‌کند. این موضوع را باید جزء تأثیرات انقلاب اسلامی در نظریه‌های انقلاب و نظریه‌پردازان انقلاب دانست. اسکاچ پل در این خصوص تأکید می‌کند: «این انقلاب قابل توجه هم‌چنین مرا وادار می‌سازد تا به درک خود در قبال نقش بالقوه و متحمل سیستم‌های عقاید و ادراک‌های فرهنگی در شکل‌بخشیدن به کنش‌های سیاسی عمق و وسعت بیش‌تری ببخشم» (همان: ۱۹۱)؛ البته ادعای اسکاچ پل درباره وسعت‌بخشیدن به دیدگاهش چندان هم صحیح نیست. در واقع انقلاب ایران نظریه او را نقض و رد کرد و او را مجبور کرد درباره عواملی که تاکنون به آن‌ها بی‌توجه بود توجه جدی نشان دهد. اسکاچ پل بدین ترتیب مجبور شد در مفاهیم اساسی انقلاب

اجتماعی مجدداً اندیشه و تحلیل کند و برای عناصری مانند ایدئولوژی و فرهنگ، درکنار عوامل ساختاری همانند دولت، طبقات اجتماعی، و فشارهای بین‌المللی، نقش قائل شود (فوران ۱۳۷۵: ۱۹۱). بر این اساس، او در مقاله خود در بخش دوم با عنوان «اسلام شیعه در چهارچوب خلق یک نهضت انقلابی» برای تشیع در شکل‌دهی به انقلاب ایران نقش بااهمیتی قائل می‌شود:

اسلام شیعه هم از نظر سازمان و هم از نظر فرهنگی برای ایجاد انقلاب ایران علیه شاه نقشی حیاتی را برعهده داشت. روحانیون رادیکال‌شده‌ای که تابع آیت‌الله خمینی [ره] بودند عقاید سیاسی را تبلیغ می‌کردند که شاه را زیرسؤال می‌برد. سپس شبکه‌ها، روش‌های اجتماعی، و اسطوره‌های شیعه به ایجاد هماهنگی در نهضت توده‌ای شهری و خلق اراده اخلاقی در آن، برای مقاومت درمقابل اختناق و سرکوب مسلحانه، کمک نمود (اسکاچ پل ۱۳۷۶: ۲۰۵).

باوجود تفاوت آشکار واقعیات و ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران با تحلیل اسکاچ پل از انقلاب‌های اجتماعی و باوجود تجدیدنظرها و تغییرات تئوریکی که او درپی مواجهه با چالش انقلاب ایران در نظریه خود ایجاد می‌کند، اما درنهایت باز هم تلاش می‌کند به چهارچوب اساسی نظریه خود وفادار بماند و این شاید یکی از مهم‌ترین انتقادات وارد بر تحلیل اسکاچ پل از انقلاب اسلامی باشد. باوجود نقش اساسی فرهنگ، ایدئولوژی، و رهبری در شکل‌دهی و پیروزی انقلاب و درحالی‌که این‌ها عواملی غیرساختاری‌اند، اسکاچ پل بر تحلیل ساختاری خود حتی از انقلاب اسلامی اصرار می‌ورزد و مدعی می‌شود: «انقلاب ایران را می‌توان در مفهوم و چهارچوبی که از نقطه‌نظر تحلیلی با اصول تبیین‌کننده‌ای که من در کتاب خود مورداستفاده قرار داده‌ام، سازگاری و مطابقت دارند، موردتفسیر قرار داد» (همان: ۱۹۱).

بر این اساس، اسکاچ پل حتی از فرهنگ و سمبل‌های اخلاقی که حالا دیگر نمی‌تواند درپرتو انقلاب اسلامی منکر نقش آن‌ها شود تحلیلی ساختاری ارائه می‌دهد و معتقد است ارزش‌ها، باورها، و عقاید فرهنگی در صورتی‌که در ساختار اجتماعی ویژه‌ای قرار گیرند می‌توانند در ایجاد وضعیت انقلابی نقش داشته باشند (همان: ۲۰۶). به‌طور کلی، اسکاچ پل در بررسی انقلاب ایران از الگوی خویش درمورد انقلاب‌های اجتماعی فاصله زیادی می‌گیرد، اما هم‌چنان تلاش می‌کند روش و رویکرد ساختارگرایانه خود را در بررسی تحولات اجتماعی حفظ کند (فوران ۱۳۷۷: ۵۳۱). بدین صورت که با قبول نقش اراده و

آگاهی و نیز عنصری چون ایدئولوژی، رهبری، و فرهنگ و به‌ویژه فرهنگ مذهبی در ایجاد جنبش انقلابی می‌کوشد این عوامل را در چهارچوب عوامل ساختاری خاصی قرار دهد. او معتقد است این عوامل غیرساختاری هنگامی می‌توانند موجد حرکت‌های انقلابی و جنبش‌ها و قیام‌های وسیع مردمی باشند که در درون چهارچوب‌ها و ساختارهای ازپیش‌موجود اجتماعی قرار گیرند. اسکاچ پل، علاوه بر حفظ تحلیل ساختاری خود از انقلاب اسلامی، رویکردی اقتصادی را در این زمینه اتخاذ می‌کند. رویکرد اسکاچ پل به انقلاب ایران، مانند رویکرد مارکسیست‌ها، اقتصادی است. او مهم‌ترین علت انقلاب را ورود جامعه ایران به فرایند نوسازی و تلاش رژیم شاه برای مدرنیزه کردن ایران می‌داند: «انقلاب ایران ماحصل روند نوسازی بیش از حد سریع در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ (میلادی) است. انقلاب مستقیماً ماحصل ناهنجاری و ناآرامی در اجتماع، یأس، ازخودبیگانگی اجتماعی، عجز، و ناتوانی فراگیر درقبال شتاب تغییرات و تحولات بود» (اسکاچ پل ۱۳۷۶: ۱۸۸-۱۸۹). در نتیجه یکی از مهم‌ترین انتقادات به تحلیل اسکاچ پل، علاوه بر رویکرد ساختاری، تکیه بر عوامل اقتصادی به‌منزله مهم‌ترین عامل وقوع انقلاب است. ایراداتی که می‌توان به نظریه دولت تحصیل‌دار در تبیین دولت در جامعه ایران مطرح کرد فرع بر تحلیل اقتصادی اسکاچ پل از انقلاب اسلامی است. این موضوعات از مهم‌ترین مباحثی است که نویسنده محترم می‌توانست بر آن‌ها تأکید کند و آن‌ها را دست‌مایه نقادی پرمایه از نظریه اسکاچ پل درباره علل وقوع انقلاب ایران قرار دهد. متأسفانه نویسنده یا به این موضوعات توجه نکرده است یا این که در مجموعه انتقاداتی که مطرح کرده وزن چندانی برای آن‌ها قائل نشده است.

۴. نتیجه‌گیری

نظریات اسکاچ پل درمیان نظریه‌های انقلاب و تحلیل او از انقلاب اسلامی ایران در کتاب *بررسی و نقد تئوری‌های انقلاب اسلامی ایران: تئوری تداسکاچ پل* در این مقاله بررسی و نقد شده است. نویسنده کتاب از طریق مراجعه به آرای خود اسکاچ پل و هم‌چنین دیدگاه‌هایی که در زمینه آرای اسکاچ پل مطرح شده است این امر را به سرانجام رسانده است. اهمیت آرای اسکاچ پل و هم‌چنین روش او در نظریه‌پردازی درباره انقلاب‌ها به‌خوبی تحلیل شده است. در این میان، آنچه برای کتابی با موضوع حاضر اهمیت دارد ارائه نقد یا نقدهایی در زمینه تحلیل اسکاچ پل از انقلاب اسلامی ایران است. در این زمینه، نویسنده تفاوت‌ها یا تناقض‌هایی را که نظریه اسکاچ پل درباره انقلاب ایران با نظریه پیشین

او دربارهٔ انقلاب‌های اجتماعی دارد نشان می‌دهد. در این زمینه عمدتاً مقالهٔ اسکاچ پل مورد توجه است و از آن‌چه خود او در مقاله‌اش گفته چهار تناقض استنتاج می‌شود: انقلابی ساخته شده، انقلابی پیش‌بینی‌ناپذیر و حیرت‌آور، انقلابی ناشی از نوسازی پرشتاب، و انقلابی در برابر ارتش مجهز. این اعترافات اسکاچ پل تا حدود قابل توجهی نشان‌دهندهٔ جایگاه ویژهٔ انقلاب اسلامی ایران و عظمت آن است، اما به نظر می‌رسد برای نشان دادن تفاوت انقلاب اسلامی با نظریهٔ اسکاچ پل باید وقایع انقلاب اسلامی و مؤلفه‌های اثرگذار در آن با نظریه‌ای که اسکاچ پل در کتابش آورده است مقایسه شود. در نتیجهٔ این مقایسه شاید بهتر و دقیق‌تر می‌توان دربارهٔ این‌که این تناقضات و در واقع ضعف‌های نظریهٔ اسکاچ پل شامل چه مواردی می‌شود نظر داد. به کارگیری تحلیل اسکاچ پل از انقلاب‌های اجتماعی دربارهٔ انقلاب ایران نشان می‌دهد که برخی از اصول نظریهٔ وی با واقعیات انقلاب ایران در تعارض آشکار است و این تعارضات شامل کشاورزی نبودن جامعهٔ ایران، تحت فشار نبودن دولت برای انجام سریع پروژهٔ نوسازی، و روستایی - کشاورزی نبودن انقلاب ایران است.

نقد نظریهٔ اسکاچ پل از سوی نویسنده به صورت دسته‌بندی این نقدها و بررسی آن‌ها صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی سه‌گانه با اشکال جدی مواجه است. از یک سو، نویسنده نقدها را به درون‌پارادایمی و برون‌پارادایمی تقسیم می‌کند و از سوی دیگر، شق سومی را با عنوان نقدهای درون‌متنی مطرح می‌کند که معلوم نیست چرا خارج از نقدهای درون‌پارادایمی ذکر شده است. نقدهای درون‌پارادایمی در واقع نقد نظریهٔ اسکاچ پل دربارهٔ انقلاب‌های اجتماعی به صورت عام است و ارتباط کمی با نقد تحلیل او از انقلاب اسلامی دارد. ضمن آن‌که بررسی نویسنده از نقدهای درون‌پارادایمی نیز غیرمنسجم است. نقدهای برون‌پارادایمی نیز با همان مشکلی مواجه است که نقدهای درون‌پارادایمی با آن روبه‌رو است و آن ارتباط دور و غیرمستقیم با انقلاب اسلامی است. در قسمت نقدهای درون‌متنی نیز نویسنده مدعی است که این نقدها نواقص و نقاط ضعف نظریهٔ اسکاچ پل در تحلیل انقلاب اسلامی ایران را به خوبی نشان می‌دهد، اما به نظر می‌رسد چنین ادعایی در خلال بررسی مباحث گفتار چهارم به علل قابل قبولی مستند نمی‌شود. ضعف در شناسایی فرصت‌هایی که انقلاب اسلامی از آن‌ها برخوردار است و می‌تواند با تکیه بر آن‌ها از سقوط جلوگیری کند یک مسئله است و وقوع اصل انقلاب اسلامی و دلایل آن مسئلهٔ دیگری است. بهتر آن بود که نویسنده به نقد دلایلی پردازد که اسکاچ پل برای وقوع انقلاب ایران و فرایندهای وقوع آن ذکر کرده است. نویسنده به این موضوع مهم که آیا توسل اسکاچ پل به نظریهٔ دولت تحصیل‌دار می‌تواند تبیین درستی از وقوع انقلاب

اسلامی ارائه دهد یا خیر، توجه نمی‌کند. نکته بسیار مهم دیگری که نویسنده کم‌تر به آن توجه کرده است تغییراتی است که اسکاچ پل پس از وقوع انقلاب اسلامی در نظریات خود درباره علل وقوع انقلاب‌های اجتماعی به‌وجود آورد. این تغییرات در واقع بیان‌کننده ضعف‌های نظریه اسکاچ پل در تحلیل انقلاب ایران و تلاش او برای جبران آن‌هاست. تلاش‌هایی که درپرتو واقعیات انقلاب ایران صورت گرفته است و در واقع جزء تأثیراتی است که انقلاب ایران در نظریه‌پردازی درباره انقلاب ایجاد کرده است.

کتاب‌نامه

- اسکاچ پل، تدا (۱۳۷۶)، *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی*، ترجمه سیدمجید روئین‌تن، تهران: سروش.
- اسکاچ پل، تدا (۱۳۷۷)، «حکومت تحصیل‌دار (صاحب درآمد مستمر) و اسلام شیعه در انقلاب ایران»، ترجمه محسن امین‌زاده، در *رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)*، به‌کوشش عبدالوهاب فراتی، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
- جونز، والتر (۱۳۶۶)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- چالمرز، آلن (۱۳۷۳)، *چیستی علم*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: علمی و فرهنگی.
- سابابین، جرج (۱۳۴۹)، *تاریخ نظریات سیاسی*، ترجمه بهاء‌الدین پاسارگاد، تهران: امیرکبیر.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۷۴)، «روش‌های تاریخی - تطبیقی در آثار تدا اسکاچپل و چارلز تیلی»، فصل‌نامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)، س ۱، ش ۱.
- عنایت، حمید (۱۳۴۹)، *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*، تهران: دانشگاه تهران.
- فارسی، جلال‌الدین (۱۳۷۵)، *چهار انقلاب و دو گرایش مکتبی و دنیا - دولتی*، تهران: حوزه هنری.
- فوران، جان (۱۳۷۵)، «انقلاب ۷۹-۱۹۷۷: چالشی بر تئوری اجتماعی»، فصل‌نامه حضور، ش ۱۸.
- فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی تا انقلاب*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- فوران، جان (۱۳۸۲)، *نظریه‌پردازی انقلاب*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
- مور، برینگتون (۱۳۶۹)، *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- هادیان، ناصر (۱۳۷۵)، «نظریه اسکاچ پل و انقلاب اسلامی ایران»، فصل‌نامه راهبرد، ش ۹.